

## کارنامه سیاسی رهبران هزاره در سدهٔ اخیر

□ محمدهادی رحمانی \*\*

### چکیده

بررسی عملکردهای سیاسی رهبران هزاره در طی یک سده اخیر نشان می‌دهد که آنان از ناپختگی و بی‌تجربگی سیاسی برخوردار بوده‌اند؛ با توجه به این نقصیه می‌توان ادعا کرد که درصد بسیار بالایی از شکست‌ها، محرومیت‌ها و قتل‌عام‌های که این قوم در یک قرن متحمل شدند به خاطر اتخاذ سیاست‌های ناسنجیده، و نادرست دست‌اندرکاران امور سیاسی هزاره‌ها بوده است. براساس منابع معتبر و متعدد تاریخی پیروزی عبدالرحمن بر هزاره‌ها بیش از هر عامل دیگر تنش‌ها و درگیری‌های خود سران و بزرگان هزاره با همدیگر بوده است. هر زمان که این قوم مجال مشارکت در صحنه سیاسی را یافتند به جای اینکه از آن فرصت استفاده نموده و ملت‌شان را از محرومیت و بدبختی نجات دهند گرفتار رقابت‌ها و نزاع‌های بی‌حاصل شدند و با این رفتارهای فرصت‌سوز و نابجا از معادلات سیاسی کنار زده شدند.

**کلید واژه‌ها:** سیاسی، کارنامه، هزاره، عبدالرحمن، سران.

---

\* تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۴/۱۵؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۱۱/۲۵.

\*\* دانش آموخته سطح چهار جامعه المصطفی عَلَيْهِ السَّلَام العالمية (rohani1392@yahoo.com).

## مقدمه

کمتر قومی را مانند هزاره‌ها در تاریخ می‌توان یافت که سران و سیاستمداران آن تا بدین حد دچار جزر و مد اختلافات و درگیری‌های داخلی باشند بگونه‌ای که عبدالرحمن از این نقطه‌ی ضعف آنها علیه خود شان بیشترین سوء استفاده را نمود و تومار حیات جمعی آنها را با دست خود این سران عنقریب درهم پیچید. و هر بار که این قوم از روی ناچاری علیه عبدالرحمن دست به جنگ زدند، به خاطر همان نفاق و شقاق کنش گران سیاسی آنها دیوار این قیام بر سر خود شان آوار گردید و تباه تر از قبل شدند. طبق اسناد تاریخی، عبدالرحمن با شناخت دقیق از ویژگی‌های شخصیتی میران و خوانین هزاره که به شدت تشنه قدرت و شهرت بودند به راحتی در میان آنان آتش کینه و نفرت را شعله ور نمود. این شعله‌های سوزان حتی به داخل خانه‌های میران هزاره نفوذ کرد و اعضای فامیل شان را به جان هم انداخت تا آنجا که به کمک عبدالرحمن به حذف و نابودی همدیگر همت گماشتند (خانف، ۱۳۷۲، ۲۲۸). در دوران جهاد نیز جنگ‌های داخلی مایه‌ی دشمنی، نفرت و کینه مردم نسبت به هم گردید و حتی فامیل‌ها از آسیب آن مصون نماندند؛ جنگ و نفاق با عبور از دره‌ها و کوه‌ها حتی بر روابط زنان و دختران نیز تأثیر مخرب گذاشته بود و آنها را نیز در این مصیبت خانمان سوز و زخم ناسور سهیم کرده بود (رویش، ۱۳۹۱، ۷۹). شوربختانه صدمات و مضرات واگرایی و فروپاشی ناشی از جنگ‌های داخلی بیش از یک سده چنان عظیم و حجیم بوده است که حتی معماران اتحاد و همبستگی هزاره‌ها از قبیل میریزدان بخش، محمد عظیم بیک، شهید علامه بلخی و شهید مزاری نتوانستند با سوزن صداقت، اخلاص و تدبیر خویش آن را رفو نمایند!

تردیدی نیست که این اختلافات و نابسامانی‌های آسیب خیز تنها معلول و محصول جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی هزاره‌ها نبوده بلکه عوامل بیرونی نیز در خلق آن نقش داشته است. مثل فتنه افکنی دوست محمد خان، عبدالرحمن و شورای نظار در جریان مقاومت غرب کابل میان آنها، دخالت‌های استعمار پیر انگلیس در عصر عبدالرحمن و برخی اختلاف او، در چند دهه اخیر آمریکا و برخی کشورهای منطقه‌ای در ایجاد فتنه و کینه میان این مردم اثرگذار بوده‌اند. اما بر اساس منطق قرآن این عوامل داخلی هستند که زمینه‌ی دخالت عوامل بیرونی را فراهم

می‌کنند، آنجا که می‌فرماید: «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم» (انفال/ ۴۶). و هرگز راه اختلاف و تنازع نپویید که در اثر تفرقه ترسناک و ضعیف شده و قدرت و عظمت شما نابود خواهد شد. طبق این آیه شریفه رو به ضعف رفتن یک ملت و یک جامعه بر اثر نفاق امر طبیعی است. زیرا هرگاه پیکر جامعه و ملتی از درون مورد آماج انواع ویروس‌های تفرقه، اختلاف، درگیری و تباهی قرار گیرد، سیستم امینی آن جامعه رو به ضعف نهاده، در آن صورت طبعاً قدرت مقابله با نیروهای مهاجم بیرونی را از کف می‌دهد و مهاجمین نیز این ضعف و سستی را چندین برابر نموده و در فرجامین امر آن را به کام مرگ می‌کشانند. از سوی دیگر در بستر سازی نفاق و اگرایی یک قوم و ملت سران و نخبگان سیاسی آن بیشترین سهم را دارند. نگارنده نیز در این نوشتار بر آنم که عملکرد ناموفق سیاسی رهبران هزاره را در مدیریت و رهبری جامعه‌ی هزاره در سده‌ی اخیر مورد باز بینی اجمالی قرار داده تا به پاسخ این سوال برسیم که چرا رهبران و سران هزاره هیچگاه به هم‌پذیری و همگرایی دست نیافتند؟ چه باعث جنگ‌ها، فتنه‌ها و خصومت‌های ویرانگر میان آنان گردید؟ طرح این بحث بسیار مهم و حیاتی به نظر می‌رسد. چرا که تا بیماری تشخیص داده نشود علاج آن نیز دشوار بلکه گاهی ناممکن می‌نماید.

### الف. فرجام اختلافات سران در عصر عبدالرحمن

از سال‌های ۱۸۱۹-۱۸۵۰ میلادی نظام رایج در مناطق هزاره‌جات به شکل نظام ملوک الطوایفی و قبیله‌ای بود و میرهای هزاره حکمروایان مطلق بر سر زمین‌های طوایف متبوعه خویش محسوب می‌شدند، اما گاهی یک یا چندین میر، نظر به چگونگی موقعیت خود با وجود داشتن استقلال کامل در امور داخلی خود با امیر و حکومت مجاور متحد می‌گردید و تابعیت وی را می‌پذیرفت. همین تقسیمات و تفرقه‌های سیاسی در هزاره‌جات عدم موجودیت یگانگی بین میرهای هزاره و جنگ‌های مداوم قبیله‌ی سبب شدند تا اکثریت آنها متحدین و دوستان حکومت‌های همسایه خویش در کابل، قندهار، هرات و قندوز (که دارای حاکمان پشتون بودند) شوند. اتحاد میرهای هزاره علیه دشمن مشترک بسیار به ندرت اتفاق می‌افتاد (خانف، پیشین، ۳ و ۴).

عبدالرحمن طی چندین ملاقات و جلساتی که با میرها و خوانین هزاره در کابل داشت، به خوبی پاشنه آشیل سران و میران هزاره را تشخیص داد و آن استیلای شهوت شهرت و طمع قدرت بر وجود آنها بود. عبدالرحمن از شهرت طلبی و حس قدرت خواهی سیری ناپذیر سران هزاره و نارضایتی مردم هزاره‌جات از آنان بیشترین استفاده را برد. تیمور خانف در کتابش آورده که «رعیت از ظلم و ستم میران و خوانین شان به شدت ناراضی بودند و حمله سپاه عبدالرحمن به مناطق هزاره مورد رضایت رعیت بود چون فکر می‌کردند که ظلم از آنها برداشته می‌شود و از سوی دیگر میران هزاره نیز فریب وضعیت ظاهر را خوردند فکر می‌کردند که وضع به منوال شاهان گذشته است و با پیوستن به حاکمان پشتون بر قدرت و موقعیت شان افزوده می‌شود (همان، ۱۹۳-۱۹۴). عبدالرحمن میرانی را که از توشه و تیشه‌ی کافی در برابر رقیبان قدر قدرت خویش برخوردار نبودند نزد خود طلبید و آنان را به سمت قبلی شان گماشت، القاب و عناوین بی‌محتوا با ظاهر دلربا (مثل سردار، میر، سپه سالار و بیک) به آنها عطا کرد و با پشتیبانی قوای دولتی آن نابخردان را علیه رقیبان شان شورانید و از این طریق آتش جنگ‌های محلی و درگیری‌های داخلی میان سران هزاره را شعله ور نمود و بدین شکل حاکمان فربه و تنومند هزاره‌جات را که تا آن روز هیچ حاکمی پشتون نتوانسته بود بر آنها غالب آید نابود کرد. همان‌طور که اشاره شد، او از طریق سلب و اعطای انعام به افرادی که با هم خویشاوند بودند و همچنین با عزل و نصب آنان تفرقه و اختلاف را حتی در میان فامیل و وابستگان سران هزاره ایجاد نمود (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۹۵-۱۹۶). سران فرومایه‌ی هزاره‌جات برای رسیدن به مطاع قلیل و نام و نشان ناچیز و بی‌دلیل در سرکوبی ترکستان زمین و هزاره‌های شیخ علی نقش اساسی و بی‌بدیل را برای حکومت کابل بازی کردند. عبدالرحمن نیز در قبال خدمات و زحمات آنان باردیگر به آنها خلعت شاهانه و عناوین خشک داد و سپس چند متر پارچه به سران هزاره و همسران شان عطا کرد که این عمل در حقیقت نوعی توهین به آنها بود، اما طبق گزارشات مورخان آنان حتی برای کسب این پارچه حقیر و ناچیز به سرو صورت هم چنگ انداختند (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۴۷). عبدالرحمن با گسیل داشتن هزاره‌ها علیه ترک تباران شمال و شیخ علی به دو هدف نایل آمد: یکی شکست و نابودی مخالفان و دیگری شعله ور کردن حس



انتقام گیری ازبک‌ها بدست سران هزاره بود که یک روزی از این خصومت نهفته در درون ازبک‌ها علیه هزاره‌ها خوب استفاده کرد (همان، ۴۶).

در سال ۱۳۰۷ هـ ق هزاره‌های تحت فرمان عبدالرحمن، کمک‌های مالی سنگین و بیش از ۵۰۰۰ هزار نیرو را برای جنگ علیه مردم خود فراهم کردند و عبدالرحمن در مقابل، همان القاب کذایی را که به آنها داده بود بار دیگر تأیید کرد و برای زنان سران چند متر پارچه هدیه نمود. آنها تحت فرماندهی عبدالقدوس خان جنگ علیه میران نافرمان هزاره را آغاز کردند. فتنه و نفاق و گسست و شکاف عمیق در میان سران هزاره رو به افزایش بود و حتی برادر با برادر دشمن شده بود. میران و جاسوسان راه بلد هزاره نقش بسیار فعال و موثر در این جنگ‌ها داشتند. بعد از محاصره شدید مناطق مورد تهاجم هزاره‌جات و اختلاف و نفاق در میان شان چاره‌ای جز تسلیم ندیدند. هزاره‌ها به جای اینکه برنامه مشترک علیه تهاجم همگانی دشمن بریزند برای حذف همدیگر توسط دولت تلاش می‌کردند و سرانجام عبدالرحمن بر هزاره‌جات سلطه یافت.

بعد از تسلیم شدن هزاره‌ها و سر بر فرامین عبدالرحمن نهادن ظلم و ستم، حبس نمودن بزرگان، توهین و تحقیر آنان، تجاوز به نوامیس این قوم توسط عساکر، فرماندهان و مأمورین دولت و تحمیل مالیات فوق طاق‌ت آنها شروع شد. هزاره‌ها در شرایط بسیار خطیر و مرگ بار به سر می‌بردند؛ لذا بار دیگر از روی استیصال و ناچاری دست به شورش و قیام زدند. طبق نقل تیمور خانف «هزاره‌ها چاره جز نهضت و قیام نداشتند، آنها به صورت خود جوش و ناخودآگاه دست به قیام زد و این شورش ابتدا از یک منطقه آغاز گردید و به تدریج سراسر هزاره‌جات را دربرگرفت وقتی شورش حالت جدی به خود گرفت خوانین و میران هزاره نیز به آن پیوستند که قدرتمندترین آنها میر محمد عظیم بیک بود (که در جنگ اول علیه هزاره‌ها از حامیان تأثیرگذار عبدالرحمن بود) چندین نیرو از چند منطقه مختلف هزاره‌جات به طور منظم تحت رهبری او قرار گرفت. او از تمام خوانین و میرهای هزاره از سراسر هزاره‌جات دعوت به پیوستن به شورشیان نمود. براساس دعوت او یک جلسه عمومی میران هزاره شکل گرفت و همه با یکدیگر تصمیم مهمی مبنی بر اعلام جنگ علیه امیر کابل را صادر کردند و در اخیر تمام آنها در پشت قرآن امضا کردند و پا مهر خود را بیادگار گذاشتند که همگی با عبدالرحمن بجنگند و هرگز

عهد نشکنند. این اتحاد بسیار با ارزش بود که برای اولین بار هزاره‌ها توانستند فرامنطقه‌ای و فراطایفه‌ای فکر کنند و منافع شان را در چارچوب کلان‌تر بنگرند. این قیام سراسری باعث شد که از یک‌های میمنه و برخی افسران افغان به شورشیان بپیوندند (خانف، پیشین، ۲۰۰ تا ۲۰۲). اما متأسفانه با شروع جنگ، بزرگان برخی مناطق هزاره‌جات مثل کلان‌های جاغوری، مالستان، باغچوری، یزدری، قسمتی از دایزنگی، بهسود، دایکندی عهد خویش شکستند و قیام نکردند که آنهم به دلیل اختلافات و رقابت‌های بین میران بود که جریان داشت.

عبدالرحمن با اعلان جهاد مقدس علیه هزاره‌ها تمام کوچی‌ها و اهل سنت را علیه آنان بسیج کرد و یک جنگ تمام عیار و با تمام نیرو و قدرت نظامی بر ضد هزاره‌ها از چهار طرف آغاز شد (همان، ۲۰۷ تا ۲۰۹). هزاره‌جات کاملاً در محاصره دشمن قرار گرفت و امیر سعی داشت که میران هزاره را از طریق تطمیع و رشوه از جنگ باز دارد که مؤثر افتاد و این مسأله باعث فتنه بیشتر میان رهبران گردید. تیمور می‌گوید: باید این را یادآور شد که عده‌ی از میران دایزنگی و دیگر طوایف، جهت به دست آوردن القاب رسمی و یا به دست آوردن ثروت به شورشیان خیانت کرده و حتی برای سرکوب ساختن آن فعالیت می‌کردند (همان، ۲۰۹). او اضافه می‌کند که تفرقه و نفاق در بین میران طایفه دایزینیات سبب شد که نتایج حملات نیروهای دولتی از همان آغاز واضح گردد (همان، ۲۱۰). در بامیان محمد امیر بیک ایلخان رهبری شورش را به عهده داشت و نیروهای دولتی میان رهبران آن منطقه نیز نفاق انداختند و برادر زاده محمد امیر بیک ایلخان را تطمیع نموده و به طرف خود کشید و عملاً در جبهه دولتی علیه شورشیان فعالیت می‌کرد و سرانجام شورش به شکست انجامید (همان، ۲۱۳) وقتی خبر شکست ایلخان به سپاه محمد عظیم بیک رسید آنها نیز دچار ضعف و ناامیدی گردید. اما جنگ را ادامه داد و بالاخره آنها نیز شکست خورد و عظیم بیک به کابل انتقال داده شد و اعدام گردید (همان، ۲۱۴). در ارزگان نیز به دلیل عدم وحدت اراده و انسجام میان میران و بزرگان مدافع شهر شکست خوردند. هر میر و یا رئیس طایفه کوشش می‌کرد تا رهبری قیام را به نام خود نماید، لذا فعالیت‌های جنگی عملاً ناکارآمد و نافرجام باقی ماند (همان، ص ۲۱۵).

متأسفانه در جنگ سوم هزاره‌ها علیه عبدالرحمن، باز هم اختلاف، چند دستگی و جزیره‌ای

فکر کردن سران و بزرگان هزاره باعث شد که این قیام نیز عقیم بماند و بر ماشین نسل کشی و نابودی هزاره‌ها تسریع ببخشند. عبدالرحمن در این جنگ نیز از طریق تطمیع، تشویق و رشوه سران هزاره را از جنگ منصرف نمود. وی از ترفند عفو و بخشش شورشیان و واسطه قرار دادن چند ملای شیعه و سید که بین مردم محبوب بودند استفاده کرد تا شورش را تضعیف و متوقف کند. او با مسلمان خواندن دوباره هزاره‌ها سعی کرد جلو جنگ را بگیرد (کاتب، بی تا: ۳۱۵).

عبدالرحمن تمام ظلم و ستم در حق هزاره‌ها را به گردن حکام خود هزاره‌جات می‌اندازد و خویشتن را از آن مبرا دانست و جای شگفتی این است که آنها به راستی باور کردند که عبدالرحمن راست می‌گوید. بدبختانه همین برداشت و ذهنیت همیشگی رهبران هزاره را به اشتباه انداخته و باعث مصائب بی‌شماری در این جامعه شده است. همواره به جای قاتل و جانی به صورت هم‌چنگ می‌اندازند و به جان همدیگر می‌افتند و خاتم را به جای خائن مؤاخذه می‌کنند. نمونه‌های زیادی از اینگونه رفتارهای نابخردانه میان سران وجود دارد که در جایش به مواردی از آنها اشاره خواهیم کرد (ر.ک: دولت آبادی، همان، ۸۳).

اینکه چرا سران هزاره ناتوان از اتحاد و همگرایی هستند به این دلیل است که آنها همواره نسبت به سیاست یک رویکرد فردگرایانه داشته و دارند و همواره منافع شخصی شان را مقدم بر تعقیب و پیگیری مصالح جمعی نموده‌اند؛ چرا که ناتوانند از اینکه منافع شان را در یک چارچوب کلان بنگرند. از این رویکردستگی و هم‌پندیری در میان آنان جایگاه و پایگاه نداشته و ندارد. غافل از اینکه موجودیت جزء در گروی بقای موجودیت کل است، وقتی کل متزلزل و در شروف فروریختن باشد، فرجام جزء نیز زوال و اضمحلال خواهد بود. تجربه دو جنگ ویرانگر و قوم برانداز عبدالرحمن علیه هزاره‌ها نشان داده بود که امیر قصد نابودی همه این قوم را داشت، به همین دلیل او بعد از هر بار پیروزی حتی بر حامیان و هواداران هزاره‌ی خود رحم نکرد و آنان را یا به قتل رساند یا حبس نمود و یا مجبور به ترک دیار شان گردانید. (ر.ک: دولت آبادی، پیشین، ۷۹؛ کاتب، پیشین، ۳۱۵). اما طمع و ولع قدرت و ثروت چشم میران و خوانین را کور و گوش شان را کر و دچار فقدان حافظه‌ی تاریخی نموده است. همه‌ی آن مصائب و بلاها و قتل و کشتارها در واقع برآیند ضعف خرد سیاسی و خود محورهای میران و خوانین هزاره بود.

عبدالرحمن در پاسخ یکی از سران هزاره که از عیاشی و بی‌سری سپاهیان‌ش به او شکایت کرده بود گفت: «چون از جهالت خود این محشر را برای خود عیان ساختید جای داد خواستن نیست! می‌باید خود را نفرین کنید که در باره صغار و عجایز و فرومایگان این همه زحمت را وادار شدید (دولت آبادی، پیشین، ۷۶).

### ب. شکست قیام گاوسوار معلول ضعف سیاسی بزرگان هزاره

بهتر است که ابتدا دورنمایی از شرایط پرخفقان و وضعیت مرگ خیز هزاره‌ها در عصر هاشم خان را ترسیم نموده سپس خیانت‌ها، سنگ‌اندازی‌ها و تصمیمات نابجای سران هزاره را نسبت به قیام‌های رهایی بخش مورد بحث قرار دهیم. از دوران حبیب‌الله خان به بعد مالیات سنگین بر هزاره‌ها نهاده شد که طاقت فرسا بود. اوج آن در عصر هاشم خان بود. از سوی دیگر مراتع و چراگاه‌های آنان را نیز از آنها گرفته بودند و تحویل کوچی‌ها داده بودند. طالب حسین قندهاری راجع به نادر می‌نویسد: «راز دل و نیت ناپاک نادرخان پدر ظاهر خان را یک نفر از خوانین پشتون‌های کوچی به نام شهزاد، هرچافاش می‌گفت: «وقت و فرصت همین قدر دست داد که تنها نجف بیگ هزاره را کشتیم و نادرخان بابا به ما اجازه داده و گفته در بین هزاره‌جات آدم‌های نامدار شان را زنده نگذارید تا هزاره‌ها مجبور به واگذاری زمین و املاک شان شوند. شهزاد پشتون با این افشاگری‌ها حیات خود را از دست داد (قندهاری، بی‌تا، ۲۹).

همین مصائب باعث شد که خالق هزاره و ابراهیم گاو سوار یکی نادر را بکشد و دیگری علیه هاشم خان قیام نماید (دولت آبادی، پیشین، ۲۱۲). هاشم خان اخته برای نابودی هزاره‌ها روغن مواشی که معروف به روغن زرد «کته پوی» بود به عنوان مالیات اجباراً از آنها می‌گرفت. روغن شرکت نوعی دیگر از مالیه بود که قصه آن بسیار دردناک و استخوان سوز است. مالیات‌های دیگری به نام‌های خسبری (مالیات زمین) شاخ پولی (مالیات حیوانات)، کله پولی (مالیات برای تعداد افراد خانوار) و گندم گدام (مالیات دولت) بودند که مردم هزاره موظف بودند به دولت بدهند. هجوم کوچی‌ها بر زمین‌ها و چراگاه‌های هزاره‌جات مصیبت دیگری بود که از سوی دولت نیز حمایت می‌شد (همان، ۲۱۳). خود مالیه دهنده مشک‌های از روغن را

به دوش می‌کشیدند و به کابل می‌رساندند و رسید دریافت می‌کردند، ترازوهای حسابگران عمداً بگونه‌ی درست شده بود که ۷ کیلو را به جای ۹ کیلو حساب می‌کردند. مردم هزاره هر سال دو گوسفند چاق و فربه می‌کردند، می‌کشتند، روغن آن را آب می‌کردند و به روغن زرد اضافه می‌کردند تا روغن مواسی را کامل کنند. اما خود و نوزادان شان گرسنه می‌ماندند بگونه‌ای که از گرسنگی مجبور می‌شدند زمین‌های شان را به کوچی‌ها بفروشند یا گرد دهند که به منزله فروختن بود. زیرا پول گرو را هیچگاه تأمین نمی‌توانستند که به کوچی بدهند و زمین شان را پس بگیرند. بسیاری اوقات از عهده تأمین مالیه ناتوان بودند لذا مخفیانه کشور را به سمت ترکستان یا پاکستان ترک می‌کردند و زمین‌های شان را کوچی‌ها می‌گرفتند.

متأسفانه میرها و سران هزاره نیز از این شرایط مرگ بار سوء استفاده می‌کردند؛ یعنی آنها با دولت همدست بودند و مبلغ پولی که در قبال روغن پرداخت می‌شد، دولت مستقیماً به هزاره‌ها نمی‌دادند بلکه به حاکمان محلی و سران هزاره پرداخت می‌کردند و آنها هیچ‌گاه به مردم نمی‌دادند و خودشان حیف و میل می‌کردند. اگر روغن به اندازه معین نمی‌دادند به شدت مورد ضرب و شتم، توهین و تحقیر و ناسزاگویی قرار می‌گرفتند. آنان را مثل بردگان متمدن با بازوان در زنجیر و با نواخته شدن قمچین‌ها و شلاق‌ها بر بدن نحیف شان رهسپار مراکز حکومتی می‌کردند. زندان‌ها پر از افراد بدهکار روغن و جلبی‌های عسکری بود. سران و خوانین هزاره همیشه با جریان کوچی به عنوان یک حربه فشار علیه رقیب خود موافق بودند. البته اکثر مردم و بعضی روحانیون و خوانین با این پدیده شوم سال‌ها مبارزه کردند، اما همان‌طور که اشاره شد منفعت طلبی‌های میرها و خان‌های دیگر هزاره تلاش آنان را نقش بر آب و نافرجام می‌گذاشتند (همان، ۲۱۴).

در چنین شرایط ستم بار گه گاهی از گوشه و کناری این جغرافیای ستم زده افرادی از قوم بخت برگشته هزاره از جان و مال خود گذشته دست به قیام می‌زدند که در آن وضعیت پرخفقان و بحرانی بدون تردید نوعی انتحار شمرده می‌شد. از جمله‌ی آن دلیرمردان ملا خدا داد با پسرش بخشو (حسین بخش) در ارزگان بودند که علیه بی‌عدالتی و ستمگری پشتون‌ها پرچم قیام را بر می‌دارند. حکومت برای خنثی کردن این قیام، لشکر ایلجاری کوچی را علیه

ملاخداداد بسیج نمود که با کشته شدن سردسته کوچی‌ها بدست ملا خداداد سپاه او از معرکه متواری می‌شوند. دولت وقتی آشکارا در برابر پیکار پیگیر ملا و یارانش احساس عجز و درماندگی می‌کند. از خود ارباب‌ها و خوانین هزاره و آنها را با عساکر حکومتی در برابر ملا خداداد بسیج می‌کند. طبق روایت تاریخی ستون فقرات مقاومت ملا خداداد را پسرش حسین بخش تشکیل می‌داد که توسط یکی از اربابان هزاره به نام یوسف بیک (قاتل موسی ارباب گاوسوار، پدر ابراهیم خان گاوسوار) به شکل غافل‌گیرانه کشته شد و بعد از آن قیام به شکست انجامید. ملاخداداد و یارانش را ابراهیم گاوسوار مخفیانه از حلقه محاصره دشمنان شان نجات داده و فراری می‌دهد. شگفتی کار آنجا است که تمام اربابان و خوانین هزاره علیه ملاخداداد به دستور حکومت تبعیض گرا بسیج و مسلح می‌شوند اما برای نجات قوم خویش که با مرگ و نابودی دست و پنجه نرم می‌کردند هیچ اقدام و اعتراضی جمع نمی‌کنند. شگفت انگیزتر این است که وقتی خوانین و اربابان هزاره از این عمل ابراهیم خان مطلع می‌شوند او را به شدت ملامت و متهم به خیانت می‌کنند و می‌گفتند: ملاخداداد با خیانت ابراهیم خان از چنگ ما گریخت (نجفی، ۱۳۷۷: ۵۶ و ۵۷).

چهره‌ی تبعیض ستیز و ستم سوز دیگری که تمام قد در برابر بی‌عدالتی و ستمگری هاشم خان و عمالش به پا خواست ابراهیم خان گاوسوار بود. او نیز همچون ملا خداداد از روی ناچاری دست به قیام زد. اما میرهای فریب خورده و منفعت طلب هزاره با همدستی حکومت علیه او توطئه کردند و تلاش کردند که او را دستگیر نمایند و به حکومت تحویل دهند یا به قتل برسانند. به هر حال این سران و بزرگان هزاره بودند که قیام ابراهیم خان را نافرجام گذاشتند و او را تحویل دولت دادند. اگر به صورت گذرا و فهرست‌وار سنگ‌اندازی‌های که در مسیر قیام از سوی اربابان و متنفذین هزاره صورت گرفت اشاره کنیم از قرار ذیل است:

۱. ابراهیم خان بد رفتاری‌ها و توهین‌ها و ناسزاگویی‌های ناموسی و مذهبی حاکم شهرستان به نام عبدالجلیل نسبت به بدحکاران روغن را تحمل نتوانست و ناچاراً با او درگیر شد. عبدالجلیل با یک عده افراد مسلح در صدد دستگیری ابراهیم خان و همراهانش بود که درگیری مسلحانه میان آن صورت گرفت و حاکم شهرستان مجبور شد به قلعه‌ی خویش پناه

برد. اربابان دیگر هزاره گروه گروه نزد حاکم رفتند و از عمّال ابراهیم خان نزد او شکوه و شکایت کردند که اموال شان را غارت نموده‌اند. عبدالجلیل نیز با اشتیاق شکایات آنها را شنید و عریضه‌های شان را ثبت دفتر نمود تا آنها را دستاویزی برای جلب و احضار ابراهیم خان قرار دهد. علاوه بر اینها خود ابراهیم خان نیز از مالیه روغن شرکت بدهکار بود که این نیز برگ برنده دیگری در دست حاکم به حساب می‌آمد.

۲. عبدالجلیل برای دستگیری ابراهیم خان اربابان هزاره را احضار کرد و از آنان مشورت خواست. شخصی به نام سید حسین کربلایی پیشنهاد داد که ده نفر مسلح بفرست که او را نزد شما بیاورند. این طرح مورد قبول واقع شد اما به دلیل قدرت ابراهیم خان و همراهانش نقشه ناموفق از آب در آمد.

۳. بار دیگر عبدالجلیل با تدبیر ارباب‌های هزاره پدر زن ابراهیم خان (رستم بیک) را تطمیع و ترغیب نمود که دامادش را در مقر حاکم بیاورد و حاکم سوگند یاد کرد که به ابراهیم آسیب نرساند. یوسف بیک نیز با اصرار و پافشاری تمام ابراهیم خان را واداشت که به نزد حاکم برود. ۴. شخصی دیگری به نام ارباب موسی به حاکم مشوره داد که هرگاه ابراهیم آمد با او با چرب زبانی و نرم رفتار کند و سعی نماید که ابراهیم را از همراهان و هوادانش جدا کند سپس به درون قلعه آورده و به حسابش برسد. ابراهیم خان با حضور در مقر حاکم از نقشه‌ی آنان آگاه شد و با زرنگی خاص خود را از مهلکه نجات داد.

۵. جنگ با حاکم شهرستان آغاز شد و ابراهیم خان با مبارزانش قلعه را محاصره کردند و تصمیم گرفتند که دروازه قلعه را آتش بزنند تا وارد قلعه شوند باز این اربابان هزاره (مثل ارباب موسی، محمد جان، ارباب عطا محمد، رشید کربلایی و... پا در میانی کردند و با اصرار و التماس آنان را از آتش زدن بازداشتند.

۶. عبدالجلیل با همکاری اربابان هزاره نامه مفصلی برای سید عباس لوگری حکمران حکومت کلان نوشت و ماجرا را کاملاً شرح و بسط داد و ارباب‌ها به عنوان شاهد و گواه، نامه را امضا کردند.

۷. سید عباس لوگری در طی یک جلسه‌ی اضطراری به این نتیجه رسید که کلان‌های

دایزنگی، دایکندی، بهسود، شهرستان و سایر نقاط هزاره‌جات را مأمور ختم این غائله نماید. بزرگان مناطق مزبور نیز نزد ابراهیم خان رفت و او را به شدت به خاطر بغاوت و تاراج اموال دولتی سرزنش کردند و او را تحویل سید عباس نمودند که سرانجام او نیز نتوانست ابراهیم خان را از سر راه حکومت بردارد.

۸. با ادامه ظلم و ستم مرگ بار حکومت علیه هزاره‌ها ابراهیم خان تصمیم قیام را گرفت و یوسف بیک و اسلم بیک از میران قدرتمند نیز با او هم پیمان شدند که ظلم را ریشه نمایند. وقتی ابراهیم خان با جنگجویانش به القان (محل حکومت عبدالجلیل) رسید، ارباب موسی یوسف بیک را اغوا نموده از ابراهیم خان جدا نمود. شکستن عهد یوسف بیک باعث خنثی شدن قیام گردید، ارباب موسی و محمد جان یوسف بیک را تحویل سید عباس داد و زندانی شد.

۹. ارباب موسی و محمد جان که تصمیم دستگیری ابراهیم خان را داشتند خود به دست مبارزان ابراهیم خان گرفتار شدند، اما با وساطت روحانیون توأم با تعهد و سوگند مبنی بر عدم همکاری با حکومت آزاد شدند. بمحض رهایی با برخی اربابان دیگر و با حمایت دولت در صدد تدارک نیرو برآمدند که علیه مردم خویش وارد جنگ شوند.

۱۰. حکومت برای مقابله با ابراهیم گاو سوار مزدوران و فرومایگان هزاره دایزنگی، دایکندی و بهسود را به سمت او گسیل داشت، اما آنها نیز در مقابل ابراهیم شکست خوردند.

۱۱. این قیام باعث برکناری هاشم خان و روی کار آمدن محمود خان گردید. او سران و بزرگان سراسر هزاره‌جات را فراخوان داد که خود به این غائله خاتمه دهند و شگفت آور این است طی این فراخوان همه کلان‌های هزاره از تمام نقاط هزاره‌جات در منطقه زردنی شهرستان تجمع کردند تا گاو سوار را متقاعد کنند که دست از قیام بردارد و تسلیم دولت کابل شود. گاو سوار طی یک سخنرانی نکات بسیار ارزشمند و تکان دهنده برای سران هزاره ایراد کرد و آنان را ملامت نمود با این عبارات که در زمانی که هزاره‌ها بدترین ظلم و تحقیر و ذلت را تجربه می‌کردند و آن همه ضرب و شتم‌های ستم را به جان می‌خریدند شما کجا بودید؟ و چرا برای حل این مصیبت مرگ بار جمع نشدید و تصمیم برای رفع ظلم و ستم نگرفتید؟ برخی روحانیون بی‌خرد در پاسخ به گاو سوار گفته



بود که این قیام خلاف شرع است. زیرا شیعه اگر قبل از قیام قائم دست به قیام بزند گمراه خواهد بود (ر.ک: همان، ۸۶ - ۱۵۴؛ دولت آبادی، پیشین، ۲۲۰-۲۲۸).

### ج. عوامل دخیل در فروپاشی شورای اتفاق

سیاست تک روی و یکه‌تازی رهبران و سیاستمداران هزاره بسیار شکننده بوده است و در طول سه دهه اخیر خسارات فاجعه باری را بر قوم هزاره تحمیل کردند. شورای اتفاق نیز دچار همین ویروس کشنده‌ی خود محوری، منفعت طلبی سیری ناپذیر و ناپختگی‌ها گردید و بسیاری از انسان‌های بی‌گناه در آتش نفاق سران شورا سوختند و آواره هر کوی و برزن شدند. بر اساس گزارش مفصل یک دست خط نزدیک صد صفحه‌ای توسط یکی از اعضای فعال شورا که متأسفانه نویسنده اسم خود را ننوشته است (این دست خط در سایت کتابخانه جامع بامیان موجود است) بهشتی رئیس شورا سعی وافر و تلاش خستگی ناپذیر خود را به کار برد تا رقابیش بخصوص صادقی نیلی و محمد اکبری را حتی با کشتن شان از صحنه خارج نماید و خود در میدان شورا جولان دهد و یکه‌تازی نماید.

بر طبق این دست خط بهشتی و هوادارانش که متشکل از برخی خوانین و عناصر شعله‌ای بودند با تیغ یاخته‌ی قدرت طلبی و شهرت محوری، شورای اتفاق را تکه و پاره نمود. بهشتی چندین جنگ خانمانسوز را بر مردم مظلوم ورس، سنگ تخت، دایکندی، یکاولنگ و جاهای دیگر تحمیل کرد و هزاره‌های درگیر و گرفتار در این جنگ‌های خونین بیشترین آسیب را متحمل شدند (ر.ک: دست خطی به نام شورای اتفاق). اما مولف کتاب «هزاره سرزمین محرومان» نفاق و دودستگی شورا را معلول عوامل خارجی و ناپختگی سیاسی سران شورا قلمداد می‌کند. او مهدی هاشمی را مقصر و نفاق‌انداز در میان اعضای شورای اتفاق می‌داند و می‌نویسد: «چهره‌های مرموزی از باند سید مهدی هاشمی... فعالیت‌های تخریبی و نفاق افکنانه شان را با اولین قربانی از سر پل جوزجان آغاز و شخصیت با نفوذ و مردم دار هزاره حاجی امان الله با تمام فامیلش فدای این توطئه و قضاوت‌های گذرا و بدون عمق و سنجش مردمی گردید بعد از آن این توطئه به سوی مناطق مرکزی کشانده شد. شعارهای دور از واقع و عینیت‌های

اجتماعی با کلمات: مستکبر، خان، ارباب و مستضعف در اکثر دیار فراگیر و بر سر زبان‌ها افتاد. شعری برای نابودی خود شان درست کردند که: تا خان و ارباب کفن نشود وطن و وطن نشود (مقصودی، ۱۳۶۸: ۲۴۹ و ۲۵۰). مقصودی اضافه می‌کند: «رئیس واحد نهضت‌ها، سید مهدی هاشمی در وقت اعتراف به جنایاتش از طریق رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی ایران به این نکته اعتراف کرد: هر وقت که می‌خواستیم می‌توانستیم جنگ‌های داخلی در هزاره‌جات را مهار کنیم و از بین ببریم (همان، ۲۵۴).

صاحب این کتاب ضعف سیاسی سران که مایه فروپاشی شورای اتفاق گردید چنین برمی‌شمارد:

۱. عدم تجربه کافی سران شورا در اصول سیاسی و یا حکومت داری و بر اساس بینش‌ها و شیوه‌های منسوخ و معیوب حاکم سابق باعث کدورت‌ها و دودستگی‌ها در شورای اتفاق گردیدند.
۲. بی‌اعتنایی مسئولین نسبت به همدیگر و شاخص و برتر دانستن هریک خویشان را نسبت به دیگران در حل و فصل مشکلات که به نوبت خود این تصور و توهم باعث غرور و خود محوری مهار ناشدنی اکثر اعضا گردیده بود.
۳. زیر پا نهادن اصل حاکمیت مردم که در مصوبات شورا مورد تأیید قرار گرفته بود و این مصوبات به هدایت و دل‌بخواهی رئیس شورا تغییر، تعدیل می‌شد، یا مورد اجرا قرار نمی‌گرفت.
۴. نداشتن اطلاعات کافی رئیس شورا از مسائل و اصول سیاسی - نظامی و امور اداری و ضعف بالقوه در برخورد با خبرنگاران داخلی و خارجی در تشریح مسائل.
۵. عدم انتخاب مشاوران فنی و متخصص و فقدان مشورت‌های دقیق در اتخاذ تصمیم و اتخاذ شیوه‌های حاکمیت قومی از طرف مسئول شورا که باعث دل‌سردی روزافزون همکاران شورا گردید.
۶. عدم اعتماد به مسئولین که با اکثریت آراء نمایندگان تعیین گردیده بودند.
۷. تغییر و تبدیل مسئولین پی هم که اولاً باعث عدم پیشبرد کارها، ثانیاً موجب بی‌نظمی و هرج و مرج در سیاست‌ها و برنامه‌های شورا و ثالثاً بی‌اعتمادی روزافزون نسبت به مسئولین را در پی داشت.

۸. کم کاری و بی توجهی به وظایف و حل مسائل اجتماعی که به عهده هر فرد مسئول گماشته شده بود. در عوض ضیاع وقت در گفتگوهای غیر ضروری و بیحاصل باعث مشکلات گردید.
۹. توهین و در بند کشیدن عناصر ملی و برخی روحانیون به سعایت رقابتی.
۱۰. عدم نظارت و مورد بازخواست قرار نگرفتن عملکردهای مسئولین و انجام اعمال خودسرانه.
۱۱. قضاوت زود هنگام و بدون شناخت و آگاهی دقیق از همدیگر (ر.ک: مقصودی، ۱۳۹۳: ۲۵۸ و ۲۵۹).

#### د. جنگ‌های داخلی ناشی از ناپختگی سیاسی رهبران جهادی

با تجاوز شوروی در افغانستان، مردم (اعم از شیعه و سنی) در سراسر کشور علیه آن به پا خواستند و احزاب هشتگانه شیعیان که از سوی جمهوری اسلامی ایران حمایت و تجهیز می شدند نیز در این جهاد و مبارزه نقش بسیار مؤثر و انکارناپذیری داشتند. این گروه‌ها علیرغم جهاد و پاکسازی نیروی‌های متجاوز شوروی از مناطق شیعه نشین، آسیب‌ها و صدمات جبران ناپذیری نیز از خود بجای گذاشت. زیرا با شکل گیری احزاب و دست یابی به توشه و توان رقابت‌های منفی برای کسب قدرت و شهرت، حسادت و تنگ نظری، اختلافات طایفه‌ای و منطقه‌ای آنان را رو در روی هم قرار داد. البته سیاست‌های خطرناک حذفی مهدی هاشمی و برخی عناصر مخفی حزب توده و همچنین دخالت برخی کشورهای دیگر به منظور تضعیف شیعیان افغانستان در دامن زدن به جنگ‌های خانمانسوز داخلی را نیز نباید از نظر دور داشت. ( ر.ک: غرjestانی، ۱۳۶۵: ۲۵). رقابت‌های منفی سران گروه‌ها و احزاب جنگ‌ها و درگیری‌های خونینی را بر مردم تحمیل کردند و جان هزاران انسان بی‌گناه را گرفت، خانه‌ها و شهرها را به ویرانه تبدیل نمود و میلیون‌ها شهروند آواره و سرگردان هر کوی و برزن شدند. عزیز رویش که در متن و بطن این جنگ‌ها حضور داشته است در کتابش می نویسد: «در جریان جنگ‌های داخلی هزاره‌جات، دشمنی تا بین اعضای خانواده‌ها نیز گسترش یافته بود. جنگ با عبور از دره‌ها و کوه‌ها حتی بر روابط زنان و دختران نیز تأثیر گذاشته و آنان را نیز در جنگ و مناقشه سهیم

ساخته بودند. حتی دو قریه مجاور هم سال‌ها از دیدار یکدیگر محروم بودند... هریک با ایمان کامل به حقانیت حزب خویش و باطل بودن کامل حزب رقیب اذعان داشتند (رویش، بگذار نفس بکشم، ص ۷۹ و ۸۰). خونین‌ترین جنگ داخلی در دهه ۷۰ در غرب کابل اتفاق افتاد که میان حزب وحدت به رهبری شهید مزاری و شورای نظار رخ داد که آقای محسنی و برخی جریان‌ات انشعابی دیگر از حزب وحدت اسلامی نیز با پیوستن به احمد شاه مسعود و سیاف نقش ستون پنجم را در داخل هزاره‌ها بازی کردند و علیه شهید مزاری و حزب وحدت جنگ تمام عیار را راه انداختند که ویرانگری‌ها، جنایت‌ها، کشتارها و تجاوزات جنسی را در غرب کابل رقم زدند.

شهید مزاری خواستار عدالت، برابری و عدم تبعیض قومی و مذهبی بود، او در برابر تاریخ آکنده از تحقیر، توهین و نسل‌کشی بی‌رحمانه قومش توسط حکام قبیله‌گرا قد علم کرد تا این ماشین کشتار، تباهی و حقارت را متوقف کند و بیش از این اجازه هزاره‌ستیزی و حذف فیزیکی و هویتی آنها را ندهد و این تصورات قالبی توهین‌آمیز را از ذهن و ضمیر اقوام کشور بخصوص قوم پشتون نسبت به هزاره‌ها بزداید. جنرال نبی عظیمی این حقیقت تلخ را تأیید کرده و می‌نویسد: «در شهر کابل هزاره‌ها در اقلیت بودند، بناءً مسئله مرگ و زندگی آنها در این جنگ‌ها مطرح بود. این خلق محروم و مزارت کشیده کابل عقده‌های زیادی از برخورد تحقیرآمیز دولت‌ها و حکومت‌گذشته داشتند و هرگز آن را فراموش نمی‌نمودند. آنها، حتی در هنگام دولت دکتر نجیب‌الله با هم متحد شده بودند و اکنون همان مسئله مرگ و زندگی آنها را یکپارچه ساخته بود (عظیمی، ۱۳۷۶، ۶۲۸). شهید مزاری در میدان جنگ هرگز با شکست مواجه نمی‌گردید. این آقای محسنی بود که با فتوای تکفیر، محارب و مفسد فی الارض خواندنش، از جام دین به او زهر نوشانید؛ همان‌طور که عبدالرحمن با همین تیغ تکفیر هزاره‌ها را توانست به راحتی سلاخی نماید. رهبر شهید جدا از فتوای تکفیر، از فتوا نویسان هزاره و سید نیز کمین خورد؛ با نوشتن فتوای محارب در «فجر امید»، در بدل پول دولت ربانی، کمر جبهه‌ی مقاومت را شکستاندند. آقای محسنی نه درد دین داشت و نه دلسوز پیروان آن. ایشان درد قدرت و مکننت داشت و شهید مزاری را رقیب سرسخت سیاسی خود می‌دانست؛ لذا برای طرد و حذف او از صحنه سیاسی از ابزار (تکفیر) استفاده نمود. بر صدق این مدعا دلایل و شواهد زیادی وجود دارد که به عنوان نمونه به برخی موارد اشاره می‌شود:

یک. آقای محسنی اگر واقعاً به فکر شیعیان بود چطور وجدانش قبول کرد که در جلسه پیشاور بدون حضور هزاره‌ها و با نادیده گرفتن صد در صد حقوق شیعیان توسط احزاب هفتگانه شرکت کند و بگوید چون حرکت اسلامی به حق خود رسیده است ما از فیصله پیشاور به تمام معنی حمایت می‌کنیم؟

دو. بالفرض فتوای محارب و مفسد فی الارض بودن شهید مزاری مبنا و اسناد فقهی داشته باشد و برای محافظت از جان، مال و ناموس شیعیان این فتوا را صادر کرده باشد، چرا آقای محسنی با وجود داعیه رهبری شیعیان، در قبال قتل و کشتار وحشیانه هزاره‌ها در دوران حاکمیت طالبان سکوت کرد و حتی یک بیانیه و سخنی در حمایت از قربانیان این جنایت صادر نکرد چه رسد به صدور فتوای تکفیر و محارب بودن طالبان و داعیشیان، در حالی که تمام دنیا و سازمان‌های حقوق بشر رفتار وحشیانه آنها را جنایت علیه بشریت خواندند و علمای برجسته شیعه و سنی عملکرد ضد انسانی این تروریستان را کاملاً متضاد و مخالف تعالیم دین دانستند، اما از آقای محسنی حتی صدای در نیامد!

سه. جناب محسنی در طول عمر مبارک، قدم به هیچ ولایت و ولسوالی هزاره‌نشین نگذاشت و از نزدیک با درد و رنج مردم هزاره رو به رو نشد، شاید بتوان گفت که حتی روی دشت برچی را نیز در عمر خود ندید چه رسد که سفری به بامیان، دایکندی، غزنی، ارزگان و... کرده باشد و این رفتار از یک مدعی رهبری شیعیان خیلی عجیب نیست؟ در دستگاه آقای محسنی یک هزاره هم نتوانست مورد اعتماد قرار بگیرد و برای مدتی کوتاهی به مقام و منزلت مهم و حساس برسد؛ صرفاً از هزاره‌ها به عنوان ذغال سوخت لوکوموتیو قطار حزب حرکت اسلامی استفاده می‌شد

چهار. مردم هزاره در دوران اشرف غنی نیز مورد بدترین حمله‌ها در قالب انفجار، انتحار، کشتار مسافرین بی‌گناه و کشتار در مسجد و حسینیه‌ها قرار گرفته بود، تبعیض و ستم دولت در تطبیق پروژه‌های انکشافی، حذف و حصر هزاره‌ها، سهمیه بندی کانکور و... داد تمام شیعیان و هزاره‌ها را در سراسر دنیا در آورد و حتی کافر، گبر، یهود و مسلمان برای این همه مظلومیت و محرومیت، همنوایی کردند. اما آقای محسنی هم چنان ساکت و صبور مشغول نوشتن و تدریس

بود و حتی فارغ از اینکه در دو قدمی محل تدریسش جوی خون جاری است خونسرد بود و دریغ از یک بیانیه و دریغ از ابراز همنوایی چه رسد به برگزاری فاتحه و مراسم ختم! گویا قتل و کشتار آنان و اعمال تبعیض علیه آنان را خداوند اجازه داده است؟ و ده‌ها سوال دیگر که مجال بازگو کردن آنها نیست. اما با وجود چنین بی‌توجهی و بی‌اعتنایی آشکار ایشان نسبت به هزاره‌ها، مداحی و ثناگویی در رثای ایشان و تطهیر گذشته آقای محسنی توسط برخی هزاره‌ها پرسش برانگیز است.

کارنامه سیاسی برخی دیگر سران شیعه در جریان فاجعه غرب کابل نیز وضع مناسبی ندارد. در هفته نامه صفحه نوراجع به جریان خیانت‌های ستون پنجمی‌ها به طور مفصل و مستند بحثی را مطرح کرده است\* . با استناد به آن سند، گوشه‌ی از معامله‌ی خیانت‌آمیز سران شیعه با شورای نظار اشاره می‌شود: پروژه «آزادی» که اسناد آن پس از قیام ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ توسط نشریات حزب وحدت در داخل و خارج از کشور افشا و منتشر گردید. به تاریخ ۱۳۷۲/۹/۸ میان آقای اکبری و داکتر عبدالرحمن امضاء شد. در این پروژه تعهدات متقابل سید انوری، سیدجاوید، سیدهادی، سید جگرن، اکبری، محسنی و دولت ربانی به طور واضح و مفصل درج گردید و آقای اکبری برای از میان بردن مزاری و کشاندن حزب وحدت در خط «دولت اسلامی» تعهد سپرد و داکتر عبدالرحمن نیز متقابلاً تأمین مصارف و امکانات مورد ضرورت آن را عهده‌دار شد. پس از امضاء و تصویب این پروژه، اولین اقدام عملی ستون پنجمی‌ها جهت اثبات وفاداری‌اش به حاکمیت، روپوش انداختن بر فاجعه افشار بود که به عنوان دریای خصومت و دشمنی میان جامعه هزاره و حاکمیت ربانی فاصله ایجاد می‌کرد. حضرات در سالروز این فاجعه بر مزار شهید بلخی در افشار در حضور صدها تن از داغداران غرب کابل به سر سلامتی داکتر عبدالرحمن طراح و عامل فاجعه افشار صلوات فرستاد و سیاف را با وجود آگاهی از جنایت‌های خونین‌اش نسبت به هزاره‌ها، برادر سیاف خطاب کرد. مطابق پروژه آزادی عده‌یی از نیروهای نظامی حزب وحدت نیز به بهانه پس گرفتن افشار به آن منطقه فرستاده شدند تا نیروهای شورای نظار مستقر در آنجا برای جنگ در جبهات ضد شورای هماهنگی فراغت پیدا کنند سران تشیع جناح احمد شاه مسعود برای رجز خوانی این شاهکارشان در حضور مردم اعلام کردند که مزاری افشار را در جنگ از دست داد و ما

\* علاقه‌مندان می‌توانند برای پی‌گیری بحث به شماره‌های دو تا سی‌زدهی «صفحه نو» مراجعه نمایند.

در صلح آن را پس گرفتیم. البته این اقدام آنها که ستیزه صریح با احساسات و عواطف مردم داغدار غرب کابل و مخصوصاً افشاریان به خون نشسته داشت، با واکنش شدید و خشماگین مردم مواجه شد که ضمن تظاهرات عظیم و همگانی خویش در زمستان ۱۳۷۲ آن را به نمایش گذاشتند (صفحه نو، شماره سوم، ۱۳۷۴: ۲). شهید مزاری نیز بارها در سخنرانی‌هایش از این خیانت‌ها توسط خودی‌ها گلایه کرده است که در مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید به نام احیا هویت به چاپ رسیده است.

### نتیجه

بررسی کارنامه سیاسی سران هزاره در طی یک سده به خوبی روشن می‌سازد که شکست‌ها، محرومیت‌ها، نسل‌کشی و قتل عام‌های این قوم بیش از آن که معلول ستم حکام و صاحبان قدرت و عوامل بیرونی باشد نتیجه‌ی اختلافات، نزاع‌ها و درگیری‌های داخلی بوده است. بدون تردید این واگرایی ویرانگر و بنیان برانداز در واقع ناشی از خودمحوری، قدرت‌طلبی و منفعت‌گرایی کنش‌گران سیاسی این قوم بوده است. در این نوشتار رفتارهای ناسنجیده و ناشیانه سیاسی سران و نخبگان هزاره از زمان عبدالرحمن تا دوان اشرف غنی به شیوه توصیفی-تحلیلی مورد بررسی قرار گرفت و بازخوانی کارنامه‌های آنها ما را به این نتیجه رساند که اعیان سیاسی هزاره همواره نسبت به سیاست یک رویکرد فردگرایانه داشته و دارند و همواره منافع شخصی‌شان را مقدم بر تعقیب و پیگیری مصالح جمعی نموده‌اند و هیچگاه نتوانسته‌اند منافع‌شان را در یک چارچوب کلان بنگرند. از این رو هرگاه در میدان سیاست گام نهاده‌اند برای کسب منافع شخصی و جناحی خویش به جان هم افتاده‌اند و بدین منظور حتی حاضر شده‌اند که با خطرناک‌ترین دشمن مردم خویش همدست شوند تا رقیب هزاره‌ای خود را به زمین بزنند که غالباً این رقابت‌های منفی به جنگ‌های خونین داخلی منجر می‌شد که به تفصیل به عوامل این نزاع‌های درونی و پیامدهای آن اشاره گردید.

## کتابنامه

---

### قرآن کریم.

- افسرده، خاطر، نبرد هزاره‌ها در کابل، قم، صاحب اثر، ۱۳۷۱.
- تیمور خانف، تاریخ ملی هزاره، مترجم: عزیز طغیان، تهران، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
- دولت‌آبادی، بصیر احمد، هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت، بی‌جا، خدمات کامپیوتری عظیمی، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
- رویش، عزیز، بگذار نفس بکشم، کابل، انتشارات تاک، چاپ اول، ۱۳۹۱.
- صفحه نو (هفته‌نامه خبری حزب وحدت اسلامی افغانستان)، شماره سوم، سال اول، پنجشنبه ۲۳ سنبله ۱۳۷۴ ش.
- عظیمی، محمد بنی، اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، پیشاور، ۱۳۷۶.
- غرجستانی، عیسی، مبارزه هزاره‌ها در بیست سال اخیر، کویت - پاکستان، انتشارات شورای فرهنگی اسلامی افغانستان، ۱۳۶۵.
- کاتب هزاره، ملافیض محمد، وقایع افغانستان به نام بدل سراج التواریخ، تهران، حبل‌الله، چاپ اول.
- کریمی، خادم حسین، کوچه بازاری‌ها، کابل، انتشارات دانشگاه، چاپ سوم، ۱۳۹۸.
- مقصودی، عبدالحسین، هزاره‌جات سرزمین محرومان، کویت بلوچستان، بی‌نا، ۱۳۶۸.
- موسوی، سید عسکر، هزاره‌ها در افغانستان، ترجمهٔ اسدالله شقایب، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- نجفی، علی، روایت افتخار (تاریخچه مبارزات ابراهیم خان گاوسوار، تهران، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۷.



